



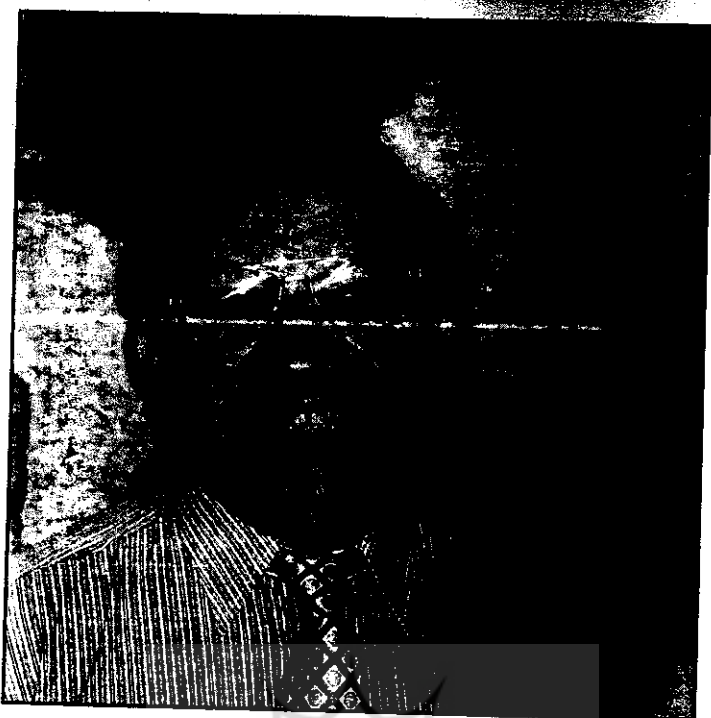
اگر قول بدهید که بتوانید بر اعصابتان مسلط شوید و خشم احتمالی‌تان را برای دقایقی کنترل کنید، این بار علاقمندم از یکی دیگر از خصوصیات باورنکردنی ولی واقعی و پنهان جامعه خودمان، یعنی جامعه‌ای که من و شما و ایشان و نه البته استثناهایی که حتماً هم وجود دارند تشکیل داده‌ایم پرده بردارم. بنابراین خواهش تکراری و متواضعانه‌ای که دارم اینست که اگر این خصوصیات انشاءالله شامل حال شما نشد، اندکی در این نوشتار تأمل بیشتری بکنید، تا آن وقت به راحتی و وفور شواهد آن را در اطراف خود بیابید. با اطمینان می‌گویم نتیجه‌گیری نهائی‌تان خیلی با نتیجه‌گیری من فاصله نخواهد داشت. از «ویرانگری» می‌خواهم صحبت کنم و از شور و جذبه‌ای که این خصلت در ما ایجاد می‌کند.

نمی‌دانم آیا تا به حال فرصتی پیش آمده تا نگاهتان را برای دقایقی به یک سیلاب بزرگ و پرخروش بنیان‌افکن بیندازید؟ واقعیت اینست که جاذبه دارد، هیجان دارد، هر چند که می‌دانیم مخرب هم هست. ادعای روانشناسی ندارم که نمی‌توانم داشته باشم اما خودمانیم به غیر از سیلاب، انفجار هم برای خودش جاذبه‌ای نه چندان کم دارد، به ویژه آنکه این اطمینان قبلاً در شما به وجود بیاید که این انفجار برای شما آسیبی را به دنبال نخواهد داشت. ... فروریختن یک ساختمان بزرگ هم برای خودش ابهتی دارد. اصلاً اجازه بدهید پرسم آیا تا به حال برای‌تان اتفاق افتاده که عجله‌ای در کارتان نباشد و به بولدوزر بزرگی که مشغول کار است برخورد کرده باشید

ناخودآگاه می‌ایستید و حداقل دقایقی از وقتتان را صرف تماشای آن می‌کنید. این واقعیتی است که تخریب برای خودش یک شوق، یک جاذبه، و یک شیفتگی مخصوص ایجاد می‌کند که فقط با خویشتن‌داری و تأمل در عواقب آن می‌شود از خیرش!! گذشت - از روانشناس‌ها پرسید که شاید جاذبه‌های زیبای آتش بازی هم از همین شیفتگی تأمین می‌شود؟ نمی‌دانم - ولی به هر حال اگر حتی بپذیریم که این روحیه «ویرانگری دوستی!!» کم و بیش شامل بسیاری از جوامع هم می‌شود، می‌خواهم با استناد به تجارب شخصی‌ام و دانسته‌ها و دیده‌هایم به این نتیجه برسم که این عشق به تخریب و یا دست کم تحمل تخریب دیگران در نزد ما ایرانیان صفت قابل لمس و مشخصی است. که با قید «احتیاط فراوان» عرض می‌کنم گاهی از آن لذت هم می‌بریم. به خصوص اینکه این تخریب شامل محصول و یا پدیده‌ای باشد که یا آن را دوست نداریم و یا به هر مناسبتی با وجود آورنده‌اش سرسازش نداریم.

این یعنی اینکه اگر یک کار نیمه تمام غیردلخواهی از غیر رسیده باشد که آن شخص مورد نظر ما نیست در آنصورت بدون تردید اولین اقدام ما پاک کردن قضیه خواهد بود و توجیه این که این «پاکسازی!!» عملی بود لازم. اینست که می‌بینم مدیریت تازه به دوران رسیده و جدید به راحتی نوشیدن یک لیوان آب هر آنچه را که نفر قبلی انجام داده مردود می‌شمارد و کارها و طرح‌های نیمه تمامش را هم معدوم، تا خودش همه کارها را از سر شروع کند تا ضمن لذت بردن از تخریب و منهدم کردن فرد یا گروه قبلی به خیال خود طرحی نو را در افکند. اینست وقتی که سلسله پهلوی حکومت ابد مدت! قاجار را کنار می‌زند هر آنچه که آثاری از نام او دارد یا به عدمش می‌فرستد و یا اگر نتوانست حداقل اسم خودش را روی آن می‌گذارد، و همه هم رای این تغییرات هم راهی می‌کند چون نکته‌ای را که نمی‌توان از آن غافل ماند همکاری افراد معمولی جامعه است در همین تخریب‌ها، که با چه لذتی به تخریب سنگ قبر ناصرالدین شاه می‌پردازند که چه خوب و چه بد، مظهر درصدی قابل توجه از کل تاریخ ما بوده و مثال‌ها فراوان است ولی نکته قابل ذکر برای من اینست که به هنگامی که آقا محمدخان به استخوان‌های پوسیده کریم خان هم رحم نکرد و آنها را پس از نبش قبر مجدداً در آستان درب ورودی محل اقامتش دفن کرد مطمئناً این کار را به تنهایی انجام نداد. مردم هم کمکش کردند مردم هم شادمانی کردند این نمونه‌ها را مقایسه کنید با ایتالیایی‌ها که موسولنی را سر و ته اعدام و آویزان کردند اما هنوز مجسمه‌هایش در بعضی از میادین رم باقی گذاشته‌اند.

اتحاد جماهیر شوروی از بیخ و بن کنده شد اما از آنها که به دیدار مقبره لنین رفته‌اند پرسید که با چه اُبّهت و تشریفات شما را به دیدن بدن مومیائی شده لنین می‌برند و هکذا مجسمه‌های استالین و علامت داس و چکش که در بسیاری از بناها دست نخورده باقی مانده است.



● حسن زرقی (عکس از علی دهباشی)

می‌خواهم این نتیجه‌گیری را بکنم که انداختن گناه تخریب گردن این و یا آن، عمر یا زید کار آسانی است اما در پشت این تخریب یک بستر آمادگی توده‌های مردم نیز حتماً وجود دارد که در آنجاها آنچنان عمل می‌کنند و در این سرزمین این چنین. می‌بخشید اجازه بدهید یکبار دیگر یک یادآوری کوچک بکنم که بر طبق قرار اولیه هدف اصلی این سلسله گفتارها صرفاً انتقاد از خود است و نه خدای ناکرده نادیده گرفتن ویژگی‌های بسیار مثبت و استثنائی ایرانی که فراوان از آنها گفته‌اند. بنابراین اگر ملاحظه می‌فرمائید که با چه وسواسی به دنبال شکاف‌های پنهان اخلاقی خودمان می‌گردم، می‌خواهم برای خودم و حداقل تعدادی از همفکرانم پاسخی برای این سؤال پیداکنم که چرا این سرزمین عزیز من این کشور دوست داشتنی من با آن همه مفاخر فرهنگی و با این همه استعدادهای انسانی و طبیعی امروزه تنها با ۱۵۰۰ دلار درآمد سالانه در ردیف کشورهای توسعه نیافته قرار گرفته؟^۱ چرا؟ شاید یکی از دلایلیش تکرار می‌کنم یکی از دلایلیش

۱- رئیس مؤسسه عالی آموزش و پژوهش در مراسم بزرگداشت روز آمار می‌گوید: در حالی که کشور سوئیس با چهل هزار دلار درآمد سرانه در ردیف اول قرار گرفته و مقدار متوسط درآمد ده کشور دیگر صنعتی جهان بالاتر از سی و سه هزار دلار در سال می‌باشد درآمد سرانه کشور ما فقط یکهزار و پانصد دلار در سال می‌باشد - روزنامه اعتماد شماره ۱۱۰.

همین روحیه ویرانگری ما باشد! که در تک تک افراد جامعه ما (از استثنائی‌ها بگذریم) نهادینه شده؟ آخر این یعنی چه؟ کار هیچکس را قبول نداریم. همه چیز را باید از نو و با سلیقه خودمان بسازیم چرا فکر نمی‌کنیم؟ برای ساختن این نیمه‌ها هزینه صرف شده! وقت صرف شده! ...

در موارد انسانی‌اش هم همینطور... این آقا یا خانمی را که شما ملاحظه می‌کنید مدیر شده، استاد شده، کارشناس شده، سی، چهل، سال وقت صرفش شده ملت برای آموزشش برای تربیتش هزینه‌ها کرده‌اند. چرا به این سادگی از خیرش می‌گذرید؟ و حذفش می‌کنید، صرفاً به خاطر اینکه در فلان مورد تصمیمش مطابق منافع و یا حداقل میل شما نبوده! آخر این نخبه‌کشی به زعم آن جامعه‌شناس دلسوخته، تا به کی؟ تازه ای کاش فقط به کشتن اکتفا می‌کردند. اول به لجنش می‌کشند له‌اش می‌کنند از تخریب شخصیت‌اش به اندازه کافی لذت می‌برند تا آن وقت سر فرصت یا به کشندش و یا اینکه خودش بمیرد. مقصر هم همه ما هستیم، با یک خط کشی فرضی این طرف و آن طرف هم خودتان را راحت نکنید بارها گفته‌ام اعتقادی به این خط کشی ندارم. «همه» ما کم و بیش تخریب را دوست داریم طوری که حتی به جنگل‌هایمان هم رحم نمی‌کنیم یادم هست از قول یک مسئول جهاد کشاورزی خواندم که طی دو دهه گذشته شش میلیون هکتار از جمع هیجده میلیون هکتار موجود اراضی جنگلی را از بین برداریم^۱ شوخی نیست یک سومش را از بین برده‌ایم. و گمان هم نکنید که این تخریب‌ها صرفاً در مواقعی است که ضررش متوجه مستقیم خود ما نمی‌شود، خیر ما حتی به راحتی منافع روز خودمان را هم آگاهانه در معرض تخریب قرار می‌دهیم.

می‌گویند: ایران با هفده هزار مرگ جاده‌ای در سال مقام اول جهانی تصادفات رانندگی را دارد^۲ همه کاستی‌ها، اعم از ایمن نبودن جاده‌ها، عدم توجه به مهندسی راه، ضعف مدیریت و برنامه‌ریزی، استاندارد نبودن وسایل نقلیه، گرانی لاستیک، من همه این کاستی‌ها را قبول دارم. اما اگر این کمبودها را یک واقعیت تلخی بدانیم که علاجش به هر حال امروز در دست من راننده جاده نیست. آیا سزاوار است به این بهانه‌ها من راننده هم به آب و آتش بزنم و با سرعت زیاد سبقت بی‌جا، و خلاف‌های فراوان دیگر تلاش کنم تا هم چنان این رتبه و مقام اول دنیا را برای خودمان حفظ کنم؟ اگر این را هم از آثار لذت معدوم کردن نمی‌دانید؟ پس به چه نسبتش می‌دهید؟ آیا راننده جاده از این خطرات آگاهی ندارد؟ اما با این همه هیچکس را هم قبول نداریم وقتی صحبت از پیشرفت باور نکردنی کشورهای عربی می‌شود. با غمزه‌ای شاعرانه آنها را به حساب نمی‌آوریم. موش خوار و ملخ خوارشان می‌نامیم. وقتی با اعداد و شواهدی مواجه

می‌شویم که ناچار به اقرار سازندگی در آنها می‌شویم بلافاصله اضافه می‌کنیم - خوب این‌ها را که خودشان نساخته‌اند - انگلیسی‌ها آمده‌اند و آنجاها را ساخته‌اند. خوب ما کم ندیده‌ایم انگلیس‌ها جاهای دیگر هم رفته‌اند. حداقل کار کشیدن از همین انگلیسی‌ها هم به نوعی مدیریت خاص نیاز دارد. پاکستان و هندوستان هر دو تقریباً در یک روز از زیر بار انگلیسی‌ها شانه خالی کرده‌اند ولی مگر با یکدیگر قابل مقایسه‌اند؟ افریقائی‌ها را عقب افتاده و وحشی می‌نامیم ولی در قسمتی از همین افریقا وقتی با هواپیما از روی شهرهای مراکش عبور می‌کنی می‌بینی تمام مزارع در همین کشور بریرها اکثراً با خطوط منظم و مستقیم هندسی از هم جدا شده‌اند، خط مستقیمی که محال است در کشور خودمان پانصد متر متوالی‌اش را بین مزارع خارج از شهرمان پیدا کنیم. همه درهم و برهم کج و کوله و همه آماده به هم ریختن و خدای ناکرده تجاوز به حریم همسایه در نخستین فرصت ممکنه.

از دیدی دیگر همین مردم مهربان مسلمان واقعاً فقیر سینگال آنقدر از فرهنگ خاصی برخوردار بودند که بتوانند یک شاعر ملی را به ریاست جمهور خود برگزینند و وقتی هم که از کار ریاست افتاد هنوز پس از سال‌ها و پس از مرگش بزرگترین فرودگاه پایتخت را به نامش نگاه دارند نه اینکه به محض ظهور آثار افتادش از اریکه قدرت، هجوش کنند و هر آنچه را که ناسزاست نثارش کنند و رئیس بعدی به حذف همه آثارش همت کند، این را مقایسه کنید با کشور خودمان، که به محض پیدا شدن کوچکترین روزن تغییر و تحولی حتی در دواپر کوچک رده پائین قدرت منتظر الکرسی‌ها به تکاپو می‌افتند وعده‌های باورنکردنی می‌دهند، مالیات‌ها را می‌بخشند! آموزش و طب را مجانی می‌کنند، درآمدها را اضافه می‌کنند! همه بیابان‌ها را گل می‌کارند! و به همه به جای نان وعده کیک و بیسکویت می‌دهند، بدون اینکه با خود بیندیشند از کجا؟ و فردا که دوباره مردم می‌مانند و به خیال خودشان حقوق از دست رفته! و سینه‌ای پر از کینه و آرزوی انفجار... غافل از اینکه عدالت تقسیم مساوی امکانات من جمله ثروت نیست. بلکه عدالت واقعی ایجاد مکانیزمی است که هر فردی از افراد جامعه به نسبت هوش، دانش، پشتکار و لیاقت و صد البته چه خوششان بیاید و چه نیاید به نسبت وابستگی‌های طبقاتی که به هر حال در دنیای انسان‌ها و در همه جوامع وجود دارد سهم خود را ببرد. باید به مردم معنی واقعی و صادقانه عدالت اجتماعی تفهیم شود و نه وعده‌های شعارگونه که هرگز امکان عملی شدن آن‌ها نیست تساوی در حقوق اجتماعی است و نه حقوق اقتصادی شخصی این باید برای همگان با صراحت اعلام شود البته اگر قصد صراحت را داشته باشیم.